

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: نهم - پاییز ۱۳۹۰

از صفحه ۲۲۱ تا ۲۵۲

هفت پیکر نظامی، رديه‌ای بر افکار صابئين*

دکتر شمس‌الحاجیه اردلانی^۱

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

چکیده

بخش عظیمی از هفت پیکر، به انعکاس دانش‌های کهن، به ویژه دانش نجوم و فرهنگ صابئین، اختصاص دارد و فهم این منظومه بدون آشنایی با اصطلاحات نجوم احکامی و فرهنگ صابئین دشوار است، ستارگان و صفات منسوب به آن‌ها در هفت پیکر کار برد ویژه‌ای دارد، به نظر می‌رسد نظامی با اندیشه‌های صابئه در تضاد است، و در پی اثبات خرافه‌ای بودن کنش‌های عقیدتی آنان و بی‌پایه نشان دادن باورهای دینی آن‌ها ابتنای، داستان‌های هفتگانه را، برانگیزه‌ی، براندازی باورهای صابئین، قرار داده است.

او در طراحی عاقبت کار بهرام، مترصد بوده، غیرعلمی و خرافه بودن نظرات این گروه را، به اثبات برساند.

صابئین در قرون وسطی، نماینده‌ی شرک، بت‌پرستی و پرستش ستارگان؛ بوده‌اند. آنان، در باور ظهور و تجلی روح الهی، از طریق سیارات، به آموزه‌های نو افلاطونی، نظر داشتند؛ در باور آنان، جهان دارای روح تلقی می‌شد، سرچشمه و جریان حیات و عقل را نیز، از علتی نخستین می‌دانستند، که واحد و ناشناختنی است.

کلید واژه‌ها: هفت پیکر، نظامی، صابئین، نجوم، اقلیم

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۲/۲۶

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۱/۱۱

۱- پست الکترونیکی: ardalani_sh@yahoo.com

www.SID.ir

مقدمه:

«ابتکار، هنر و خلاقیت نظامی در منظومه‌ی هفت پیکر، علاوه بر سرودن داستان‌های هفتگانه، به واسطه‌ی تلفیق و پیوند نیرومندی است که، میان گنبدها، مناسبات نام روزهای هفته، اقلیم‌های هفت گانه، ستارگان و رنگ مربوط به هر کدام برقرار می‌سازد. ابتدای بسیاری از افسانه‌های هفت پیکر، بر روان‌شناسی فردی و اجتماعی قرار دارد، و حکیم هنرمند، چونان روانکاو ماهر، کشمکش‌ها و اضطراب‌های درونی انسان را به تماشا می‌گزارد. علاوه بر این، داستان‌های هفتگانه، نمایه‌ای از انعکاس آگاهی نظامی از فرهنگ صابئین حران و نجوم بابلی است، هم‌چنین، تضاد باور نظامی با تفکر آنان. هفت قصه‌ی شگفت‌انگیز و پرحادثه که لعبتان هفت گنبد برای بهرام نقل می‌کنند خیال‌انگیزترین و پررنگ‌ترین منظومه از پنج گنج وی به شمار می‌آید، قدرت شاعری و اوج قصه‌پردازی نظامی هیچ‌جا به اندازه‌ی هفت پیکر به اوج تعالی نمی‌رسد»، (زرین کوب، ۱۳۷۲، ۲۸)

در این مقاله کوشش شده است، علاوه بر معرفی اجمالی آثار نظامی، در جهت فهم هرچه بیشتر هفت پیکر، به معرفی گوشه‌هایی از فرهنگ صابئین پردازد همین طور ضمن نشان دادن کارکرد نجوم احکامی، در این منظومه، هدف اصلی نظامی را، از پرداختن هفت پیکر در معرض دید مخاطبان قرار دهد از آنجا که فهم و درک مثنوی هفت پیکر منوط به آگاهی داشتن از فرهنگ صابئین است اطلاعات مختصری نیز در مورد اعتقادات آن‌ها به دست خواهیم داد.

زندگی نظامی

«نام سراینده‌ی «خمسه» یا «پنج گنج». بزرگ‌ترین شاه‌کار بزمی ایران، الیاس است و کنیه‌اش، ابومحمد، لقبش را برخی نظام‌الدین نوشته‌اند» (به نقل از زنجانی، ۱۳۷۴، ۱) و برخی دیگر جمال‌الدین (همان، ۲) وی به نظامی گنجوی، جادو سخن جهان، ملک الملوک فضل، مطرزی معروف است.

نام پدر نظامی بنا به گفته خود او یوسف و نام جدش زکی بوده است.

گر شد پدرم به سنت جد
با دور به داوری چه کوشم
یوسف پسر زکی مؤید
دور است نه جور چون فروشم
(نظامی، ۱۳۷۹، ۴۸)

نام مادرش، رئیس و از اقوام کرد بود.

گر مادر من رئیس کرد
از لابه‌گری کرا کنم یاد
مادر صفتانیه پیش من مرد
تا پیش من آردش به فریاد
(همان، ۴۹)

زادگاه شاعربه ظاهر شهر گنجه است و همان جا نیز نشو و نما یافته نظامی در مثنوی‌های خویش، بارها از اقامتگاه خود گنجه سخن رانده *تذکره نویسان*، تاریخ تولد نظامی را با اختلاف ذکر کرده‌اند. اما بیتی که نظامی در مخزن الاسرارو در نعت رسول اکر(ص) سروده، از سال پانصد و پنجاه یاد کرده، ما را به تاریخ تولد او نزدیک می‌گرداند. پانصد و پنجاه بس ایام خواب روز بلند است به مجلس شتاب
(نظامی، ۱۳۷۴، ۲۰۳)

مدفن نظامی، در شهر گنجه است و آرامگاهش تا زمان الحاق گنجه به روسیه زیارتگاه بوده است. دولت شوروی سابق پس از مرمت آرامگاه نظامی به زبان ترکی و به خط لاتین بر سنگ مزار او، این چنین حک نمود «شیخ نظامی گنجه‌ای الیاس بن یوسف (نظام‌الدین) تولد ۵۳۵ وفات ۵۹۹» (دستگردی، ۱۳۸۰، کج)

سبک نظامی

نظامی در لفظ و معنی و موضوع، خلاق است و طراوت و تازگی در کلام او موج می‌زند. او چونان هنرمندی متعهد، ثبت‌کننده‌ی لحظه‌های زندگی و رفتارهای آدمیان است و دست به کشف روابط میان پدیدارهایی می‌زند، که به حوزه‌ی دید و ادراکش درمی‌آیند. دو عنصر اندیشه و بیان، در سخن نظامی، هم‌چنان دوشادوش یکدیگر در

حرکت هستند، هر چند کفه ی بیان گاه‌گاهی، بر اندیشه‌ی وی، سنگینی می‌کند. اما روح نوجوی نظامی از تکرار مضامین دیگران و حتی مضامین خوددوری می‌کند، به همین جهت نیمایوشیج معتقد است. «نظامی هم‌چون حافظ و شاعران سبک مشهور به هندی فکر تازه دارد، از این رو، تلفیقات او نیز تازه است.» (نیمای، ۱۳۵۱، ۷۳)

در همین راستا دکتر سعید حمیدیان می‌نویسد: «به گمان من شاید فردوسی، سعدی، حافظ، هیچ کدام در نظرگاه نوجویی و التزام به هنر ناب، به پایه نظامی نمی‌رسند زیرا شأن هنر آن‌ها به اقتضای شعر قدیم فارسی، در بهتر و زیباتر و قوی‌تر گفتن چیزهایی است که دیگران گفته‌اند. در حالی که نظامی، به قول خودش، نه عاریت کسی را پذیرفته و نه عادت به تکرار سخن خود دارد.» (حمیدیان، ۱۳۷۳، ۶۲)

حکیم گنجه در شیوه‌ی نظم داستان‌های بزمی، گوی سبقت از شاعران سلف و خلف خود ربوده، یکه تاز بلا منازع میدان بزم و نقل داستان‌های عاشقانه است. نظامی، گاه در اوایل هر منظومه و گاه در ضمن داستان، به صورت پرسش و پاسخ و مناظره و گاه با استفاده از روش‌های دیگر، مسائل فلسفی و کلامی را مستقیم بیان می‌کند. و هر جا فرصتی پیش آید به ابراز عقاید فلسفی خود، در ناپایداری دنیا و حقیقت حال زندگی می‌پردازد.

عقد لؤلؤ گشادم از بن گوش	گفت: اول که تیز کردم هوش
عمر گفتم دو روزه باشد، دریاب	در نمودار آن دو لؤلؤ ناب
گفت: اگر پنج، بگذرد هم زود	او که بر دو سه دیگر بفزود

(نظامی، ۱۳۷۶، ۲۳۲)

کنایات، در کلام او کاربردی بسیار وسیع دارند و هنگامی که این کنایات در سخن او با صناعی، چون ایهام و تناسب همراه می‌شوند، میزان دقت شاعر را در تصویر سازی بالا می‌برند، نظامی، همواره توصیفات خود را، به دقت نقاشان ترسیم می‌کند.

اشاره به نکات بدیع و جالب ویژگی روانی شاعر است و هر مرحله از شعرش کوششی است در جهت خلاقیت و ابداع.

آثار نظامی

پنج منظومه‌ی نظامی به نام «پنج گنج» یا خمسه معروف است، نظامی خود نیز این مثنوی‌ها را گنج نامیده.

هنوزم زبان از سخن سیر نیست
بسوی گنج‌های کهن ساخته
سوی مخزن آوردم اول بسیج
که سستی نکردم در آن کارهیچ
چو بازو بود باک شمشیر نیست
در او نکته‌های نو انداخته
(نظامی، شرف‌نامه، ۱۳۸۸، ۷۸)

خمسه‌ی نظامی عبارتند از: مخزن الاسرار، خسرو شیرین، لیلی و مجنون، اسکندرنامه، هفت اورنگ
۱- مخزن الاسرار

اولین مثنوی نظامی، بنا به تصریح خود مخزن الاسرار است و شامل ۲۲۸۸ بیت و در بحر سریع مطوی موقوف و وزن مفتعلن مفتعلن فاعلان، سروده شده است. نظامی این منظومه را، به نام ملک فخرالدین بهرام‌شاه بن داود بن اسحاق، سجل کرده است.

۲- خسرو و شیرین

«حاوی بیش از ۶۵۰۰ بیت است، در بحر هزج مسدس مقصور، و وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل، به نام طغرل بن ارسلان سلجوقی و اتابک اعظم، شمس‌الدین محمدجهان پهلوان ایلدگز (۵۸۱ - ۵۶۸) و قزل ارسلان بن ایلدگز، (۵۸۱ - ۵۸۷) آغاز و به نام طغرل و قزل ارسلان پایان می‌یابد»، (معین، بی تا، ۲۸)

۳- لیلی و مجنون

لیلی و مجنون شامل ۴۱۳۰ بیت، در بحر هزج مسدس اخرب مقبوض و در وزن مفعول مفاعیلن فعولن سروده شده است، نظامی این مثنوی را پس از خسرو و شیرین ساخته است در تاریخ اتمام آن می‌گوید:

آراسته شد به بهترین حال در سلخ
تاریخ عیان که داشت با خود
رجب به «تی» و «فی» و «دال»
هشتاد و چهار بعد پانصد
(نظامی، ۱۳۷۹)

این منظومه به نام شروان‌شاه جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر سروده شده.

۴- اسکندرنامه

این منظومه شامل دو بخش است: ۱- شرف‌نامه قریب ۶۸۰۰ بیت، ۲- اقبال‌نامه یا خردنامه قریب ۳۷۰۰ بیت و جمعا حدود ۱۰۵۰۰ بیت دارد و در بحر متقارب مثنی مقصور و وزن فعولن فعولن فعولن فعولن، به نام نصره‌الدین ابوبکر بن محمد بن ایلدگز سروده است.

۵- هفت پیکر

نظامی هفت پیکر را که به نام‌های «هفت گنبد»، «بهرام‌نامه» نیز اشتهار دارد، همان گونه که خود تصریح نموده در سال ۵۹۳، در دوران پیری خویش به پایان برده

از پس پانصد و نود و سه بران
گفتم این نامه را چو نام‌وران
روز بر چارده ز ماه صیام
چار ساعت ز روز رفته تمام
(نظامی ۱۳۷۳، ۳۶۶)

هفت پیکر، منظومه‌ای است حاوی ۵۱۳۶ بیت، این مثنوی در بحر خفیف مسدس مخبون، در وزن فاعلاتن مفاع‌لن فعولن، به نام سلطان علاء‌الدین کرپ ارسلان آقسنقری، حاکم مراغه، سروده شده، نظامی در ابتدای منظومه پس از توحید و ستایش خداوند و مدح و منقبت پیامبر و شرح معراج، سبب به نظم کشیدن هفت پیکر را این گونه بیان می‌کند.

چون اشارت رسید پنهانی
از سراسر پرده سلیمانی
برگرفتم چو مرغ بال‌گشای
تا کنم بر در سلیمانی جای
از اشارت چنان نمود برید
که هلالی برآور از شب عید
آن چنان کز حجاب تاریکی
کس نبیند در او ز تاریکی

(نظامی ۱۳۷۶، ۱۵)

منظومه‌ی هفت پیکر از نظر دقت معانی و اشتمال بر افکار بلند، توصیف مجالس و اشارات فلسفی از جمله شاه‌کارهای درخشان زبان فارسی است. بسیاری از محققان این

منظومه را از حیث دقت در تصویرپردازی و هم از جهت هماهنگی میان لفظ و معنی، در قیاس با شاه‌کارهای ادبیات جهانی قابل ملاحظه یافته‌اند.

زرین کوب می‌نویسد: «قدرت شاعری و ذوق تصویرپردازی نظامی هیچ جا به

اندازه‌ی هفت پیکر به اوج و تعالی نمی‌رسد». (زرین کوب، ۱۳۷۲، ۷۵)

مقدمه‌ی هفت پیکر، گویای این نکته است که نظامی این منظومه‌ی گران‌سنگ را به خواهش آق سنقر علاءالدین کرب ارسلان پادشاه مراغه، سروده است. سپس، نظامی به مدح علاءالدین کرب ارسلان می‌پردازد و بعد فصلی در ستایش سخن و حکمت و اندرز، سخن رانده، آن‌گاه به نصیحت فرزند خویش محمد، می‌پردازد و بعد قصه‌ی بهرام را از دوران طفولیت تا هنگام رسیدن به سلطنت بازگو می‌نماید. نظامی ۱۹۶۶ بیت را تا به آغاز داستان‌های هفتگانه به این بخش، اختصاص داده است.

موضوع و حوادث داستان‌های هفت‌پیکر برگرفته از تاریخ ایران است و حول زندگی بهرام گور، پنجمین پادشاه سلسله‌ی ساسانیان می‌چرخد و به شیوه‌ی قصه در قصه با داستان‌های دیگر درآمیخته است. هرچند نظامی خود به این نکته اشاره دارد که افسانه‌ها از اطراف بخارا و طبرستان، به گوش او رسیده‌اند. به نظر می‌رسد اصل داستان‌ها، به دوره‌های بسیار پیش‌تر از زمان بهرام گور مربوط می‌شوند.

از آنجا که زندگی این پادشاه با افسانه‌های بومی ایران درآمیخته، لذا شخصیت او از حالت شخصیت تاریخی بیرون آمده، در نتیجه حوادث شگفت‌انگیزی به او منسوب گردیده، که پاره‌ای از آن‌ها، در آثار تاریخی و ادبی چون شاه‌نامه‌ی فردوسی، تاریخ طبری و مجمل‌التواریخ منعکس گشته است. نظامی در این منظومه، موفق گردیده، آرمان خود را از ظهور و خلق فرمانروای ایدالی که در مخزن‌الاسرار و خسرو و شیرین به آن دست یازیده بود، به اوج برساند، او قهرمان این منظومه‌ی سترگ را به مثابه فرمانروایی هوشیار، خردمند و جوانمرد تصور کرده است.

«نظامی جهت برجسته کردن شخصیت بهرام، تمثال‌های کمکی متضادی با او را نیز

در منظومه می‌آورد.

یکی از این تمثال‌ها یزدگرد پادشاه ساسانی پدر خود بهرام گور است این حاکم در افسانه‌های مشرق زمین در سیمای فرمان‌روایی ظالم و ستمگر تجسم یافته است». (مبارز، ۱۳۶۰، ۸۱)

بنابر روایت نظامی، بهرام در جوانی به طور اتفاقی، در یکی از غرفه‌های در بسته ی قصر شگفت انگیز خورنق اثر سنمار، معمار مشهور، که هر لحظه به رنگی بدل می گشت تصویر هفت شاهزاده خانم زیبا از هفت اقلیم را می‌بیند، که بر دیوار حجره نگاشته شده بود، بهرام با دیدن تصاویر دختران، که نام‌های هر کدام نیز در کنار تصویرشان، درج شده بود، دل در گرو آنان می‌نهد.

مهر آن دختران زیبا روی در دلش جای گرفت موی به موی
(همان، ۱۷۹)

بهرام سال‌ها در اندیشه‌ی وصال هفت زیبا رخ، موسوم به فورک، یغماناز، نازپری، سرین‌نوش، آذریون، همای، درستی، به ترتیب دختران رای‌هند، خاقان چین، خوارزم‌شاه، سقلاّب شاه، شاه مغرب‌زمین، قیصر روم و کسری می‌سوخت. تا این که پس از مغلوب نمودن سپاهیان خاقان چین و سامان دادن به امور کشور، به دلیل خستگی از جنگ و افسردگی میل به نشاط می‌کند.

شه به ناز و نشاط شد مشغول کار هر یک چنانکه بود بساخت
کز ده و گیر گشته بود ملول پس به تدبیر کار خود پرداخت
(همان، ۱۳۴)

ضمن نشاط بهرام گور، تصاویر هفت شاهزاده خانم را به خاطر می‌آورد:
یادش آمد حدیث آن استاد کان صفت کرده بود در پیشین یاد
سپس بهرام، تصمیم می‌گیرد، دختران را به کاخ خود بیاورد بنابراین ایلچسانی را با هدایای گران‌بها، جهت خواستگاری هفت زیباروی راهی کشورهای گوناگون می‌نماید، نخست دُرستی دختری از نژادکیان را به بارگاه می‌آورند.

اولین دختر از نژاد کیان بود لیکن پدر شده ز میان
(همان، ۱۳۴)

سپس، به ترتیب یغماناز دختر خاقان چین، همای دختر قیصر روم، آذرنوش دختر شاه مغرب زمین، فورک دختر رای هند، نازپری دختر حاکم خوارزم، و در نهایت نسرين نوش شاهزاده خانم صقلاب را.

چون ز کشور خدای هفت اقلیم
هفت لعبت ستد چو در یتیم
از جهان دل به شادمانی داد
داد عیش خوش و جوانی داد
(همان، ۱۳۵)

شاه بزم زمستانه‌ای به مناسبت آغاز زمستان برپا می‌نماید.

شه به خوبی چو روی دلبندان
مجلسی ساخت با خردمندان
که اولین روزی از زمستان بود
روزخانه نه روزبستان بود
(همان، ۱۳۵)

شیده، شاگرد هنرمند سنمار معمار قصر شگفت‌انگیز خورنق، که در ستاره‌شناسی تبحری داشت و آگاه از گردش اختران آسمانی بود. هم‌چنین، از مهم‌ترین نگرانی اطرافیان شاه، نسبت به رسیدن آسیب احتمالی و چشم زخم به وی مطلع بود، چاره‌ی کار را در همراه کردن ستارگان با بهرام دید. ستارگانی که معتقد به نقش مؤثرشان در سرنوشت انسان بودند. لذا در همین راستا به بهرام پیشنهاد نمود که اجازه دهد، کاخی با هفت گنبد، متناسب با هفت ستاره‌ی آسمانی، بسازد. که بهرام هر روز از هفته را در گنبدی مناسب باهمان روز درپوششی هم رنگ آن گنبد، که متعلق به یکی از دختران بود سپری کند. به این ترتیب ستارگان با وی همراه شده، ضمن این که پادشاه عمر جاویدان می‌یابد، حاکم مطلق هفت اقلیم روی زمین و هفت ستاره آسمان خواهد شد.

نسبتی گیرم از سپهر بلند
که نیارد به روی شاه گزند
تا بود در نشاط خانه‌ی خاک
ز اختران فلک ندارد باک
... و آن چنان است کز گزارش کار
هفت پیکر کنم ز هفت حصار

(همان، ۱۴۲)

پس از گذشت چند روز، بهرام شیده را فرا خوانده، فرمان ساختن بناها را صادر کرد.

چون برین گفته رفت روزی چند
شیده را خواند شاه شیدا بند
آنچه پذیرفته بود ازو در خواست
کرد کارش چنانکه باید راست

(همان، ۱۴۳)

پس شیده جهت بنای قصر، تدبیری به کار بست که رنگ هر گنبد با طبع و رنگ یکی از سیاره‌های هفتگانه، هم‌آهنگی داشته باشد.

هفت گنبد درون آن باره
رنگ هر گنبدی ستاره شناس
کرده بر طبع هفت سیاره
بر مزاج ستاره کرده قیاس
در سیاهی چو مشک پنهان بود
گنبدی کوز قسم کیوان بود

(همان، ۱۴۵)

گنبدی که متناسب با سیاره ی کیوان بود، به رنگ سیاه ساخته شد، چنانچه گویی خود کیوان بود که بر زمین افتاده است. گنبد دیگر به قیاس مشتری، به رنگ صندل، گنبد سوم که نمونه‌ای از مریخ بود رنگی سرخ و آتشین داشت، گنبد چهارم که نماینده‌ی آفتاب بود، همچون گویی زرین در میان شش گنبد دیگر، می‌درخشید، گنبد پنجم، آینه‌ای از ستاره‌ی زهره بود، که بهرام در آن، سپیدی گنبد را به نظاره می‌نشست. رنگ فیروزه‌ای گنبد ششم سمبلی از عطارد بود در واقع پیروزی و کامیابی شاه را بر دیوارهای کاخ نقش بسته بود و سرانجام گنبد هفتم به سرسبزی وجود شاه بنا شده بود و می‌توانست مهتاب شب‌های تاریک بهرام باشد و محلی برای این‌که شاه یک روز در هفته را در آن به شادکامی و سرسبزی به سر ببرد.

نظامی، ماجرای هفت زیبا رخ را، که از هفت کشور گوناگون آورده شده بودند با رقم اسطوره‌ای هفت در می‌آمیزد و آن را با باور پیشینیان گره می‌زند، همان‌گونه که عدد هفت پیوسته در میان گذشتگان ارزش و اعتبار ویژه‌ای داشته و از اعداد مقدس به شمار می‌رفته، در هفت پیکر نیز بر اساس همین باور، کاخی که توسط شیده شاگرد سنمار برای زندگی هفت زیبارخ هفت اقلیم، ساخته شده دارای هفت گنبد و هفت غرفه، به رنگ‌های گوناگون بود.

بهرام، طبق ضوابط ستاره‌شناسی آن ایام، از صبح روز شنبه، تا آخر هفته، هر روز متناسب با رنگ گنبدها، لباسی می‌پوشید و نزد زیبارویان رفته، مجلس عشرت برپا می‌کرد و از هر کدام افسانه‌ای حکمت‌آمیز می‌شنید «در این بخش از اثر نه تنها نبوغ شاعری نظامی، بلکه دایره‌ی دانش پهناور او نیز خود می‌نماید. در برابر خواننده، دانشمندی تجسم می‌یابد، که با بسیاری از سنت‌ها و عادات مردم آشناست و به ادبیات بی‌کرانه‌ی شفاهی تسلط استادانه‌ی دارد.» (مبارز، ۱۳۶۰، ۹۶)

در مثنوی هفت پیکر پس از نقل افسانه‌های هفت زیباروی، که در بردارنده‌ی محتوای اساسی اثر است موضوع منظومه، سیر تکاملی خویش را می‌یابد.

ابتکار، هنر و خلاقیت نظامی در این منظومه علاوه بر سرودن داستان‌های هفتگانه، استعداد و نبوغ شاعرانه، به واسطه‌ی تلفیق و پیوند استوار و نیرومندی است که، میان گنبدها، مناسبات نام روزهای هفته، اقلیم‌های هفت گانه، ستارگان و رنگ مربوط به هر کدام برقرار می‌سازد.

ابتنای بسیاری از افسانه‌های هفت پیکر، بر روان‌شناسی فردی و اجتماعی قرار دارد، و حکیم هنرمند، چونان روان‌کاوی ماهر کشمکش‌ها و اضطراب‌های درونی انسان را به تماشا می‌گزارد. علاوه بر این، داستان‌های هفتگانه نمایه‌ای از انعکاس آگاهی نظامی از فرهنگ صائبیان حران و نجوم بابلی است و تضاد باورنظامی با معتقدات آنان.

نظامی در رد اعتقادات آنان و اثبات خرافه بودن این گونه باورها، پیرامون باورهای صابئه برای بهرام گور، هفت گنبد به نماد هفت ستاره می‌سازد، تاستارگان را وادار نماید، طبق نظر بهرام حرکت نموده و در نتیجه او به حاودانگی برسد. اما نظامی با هوشیاری تمام، در نحوه‌ی پایان بندی داستان، غیر علمی بودن این نظرات را به اثبات می‌رساند.

از آنجا که فهم و درک مثنوی هفت پیکر منوط به آگاهی داشتن از فرهنگ صائبین است اطلاعات مختصری در مورد آنان به دست خواهیم داد.

اطلاعاتی راجع به صابئین

«صابئی»، در اصل صاوی است و منسوب به صاو، یا صاووت عبری، به معنی ستاره، آیین صابی کیش ستاره‌پرستی است. ظهور این آیین در فلسطین بوده، صابی را در زبان عبری به معنی فرورونده در آب و به معنی تعمید است، در این صورت با معنی واژه مغتسله نام دیگر صبی‌های خوزستان و نام محل ایشان برابر است». (مصفی، ۱۰، ۱۳۶۶)

مصفی، به نقل از ابن جوزی، درباره اعتقادات این گروه، در مندرجات خود می‌نویسد:

«صابئین یکی از فرق اسلامی هستند، که در شمار خُرَاج و مشرکین محسوب شده‌اند و در حران بین‌النهرین ظهور کرده‌اند، این فرقه، واسطه‌ی میان خدا و خلق را، روحانیون، یعنی کواکب می‌پنداشتند. صابئین معتقد بودند، هر یک از کواکب علوی (روحانیون)، دارای هیكل یعنی جرمی هستند، از اجرام سماوی و همان رابطه‌ای که میان روح و جسم ما وجود دارد، میان روحانیون و جرم آنها، نیز هست و در آن جرم تصرف می‌کنند. صابئین خانه‌هایی به هر یک از روحانیون اختصاص می‌دادند و برای آنها، صور و صنایمی می‌ساختند آن‌ها کواکب سبعة را، مدبران این عالم می‌دانستند و در خانه‌های کواکب، برای بت‌های آن‌ها قربانی می‌کردند و ادعیه خاص می‌خواندند». (ابن جوزی، به نقل از مصفی، ۱۰، ۱۳۶۶)

ابوریحان این طایفه را باقی مانده‌ی ادیان قدیم مغرب زمین و رومیان پس از مسیحیت، می‌داند و می‌گوید: «آنها نام صابئین را در دولت عباسی در سال ۲۲۸ بر خود گذاشتند، تا شرایط ذمه درباره‌ی ایشان مراعات شود. در حالی که قبلاً ایشان را حنفا و وشنیه و حرانیان می‌گفتند». (انارالباقیه، ۳۷۷-۳۷۸ به نقل از مصفی، ۱۳۶۶)

صابئین در قرون وسطی نماینده‌ی شرک، بت‌پرستی و پرستش ستارگان بوده‌اند. آنان در باور به تجلی روح الهی، از طریق سیارات، به آموزه‌ی کلی نو افلاطونی، توجه داشتند و به آن رنگ دینی داده بودند. در باور آنان جهان، دارای جان و روح تلقی می‌شد و معتقد بودند، سرچشمه و جریان حیات و عقل از علتی نخستین است، که

واحد و ناشناختنی است و درجه به درجه از افلاکی که عبور می‌کنند و آن‌ها را به حرکت درمی‌آورند، تنزل پیدا کرده، سرانجام به جهان زیرفلک قمری ما می‌رسند. به اعتقاد این گروه، افلاک دارای عقل و نفس بودند و آن‌ها را واسطه‌ی میان خدا و آدمیان می‌دانستند. هدف از پرستش، برقرار کردن ارتباط با عقول اختری و صعود کردن به میانجیگری آن‌ها به سوی مقام الوهیت بود. مسعودی در مروج الذهب می‌نگارد:

«بسیاری از مردم هند و چین تصور می‌کردند که خدا و فرشتگان جسم هستند، به همین جهت مجسمه‌هایی، به صورت آفریدگار عزوجل و فرشتگان، ساخته بودند، آن‌ها را پرستش می‌کردند و برای آن‌ها، قربانی و نذر می‌دادند، مدت‌ها بر این رسم بودند، تا این که به رهنمود یکی از حکمای قوم، ایمان یافتند که ستارگان، به خدا و فرشتگان، از دیگر اجسام مرئی، نزدیک‌تر هستند و هرآن چه، در این جهان رخ می‌دهد، به اندازه‌ی سیر ستارگان است، که آن هم به فرمان خداوند صورت می‌گیرد، برپایه‌ی همین باور، سربه تعظیم ستارگان فرو آوردند و مدت‌ها بر این رسم بودند و چون دیدند که ستارگان در روزها و بعضی اوقات در شب به علت تغییرات جوی، نمان می‌شوند، به دستور یکی از حکما، به شمار ستارگان معروف، بت‌هایی ترتیب دادند و نزد هر گروه ستاره‌ای عظمت یافته، قربانی خاصی به آن پیشکش می‌کردند، با این پندار که اجسام علوی و هفت ستاره مطابق مقاصد آن‌ها حرکت کند، بنابراین برای هر بتی، خانه و معبدی، جداگانه ساختند و به نام آن ستاره نامیدند. گروهی گفته‌اند: بیت الحرام، خانه زحل بوده است و سبب بقاء و حرمت خانه در طی قرون متمادی، همین است که خانه‌ی زحل بوده و در پناه زحل بوده، زیرا زحل ستاره‌ی دوام و بقاست و چیزی که منسوب به او باشد زوال و فنا نمی‌پذیرد». (مسعودی، ۵۸۹، ۱۳۷۰)

ابن خلدون نیز در مقدمه‌اش چنین می‌نویسد: «اما بیت المقدس (اورشلیم) یا مسجد اقصی در آغاز کار و در روزگار صابئه جایگاه معبد زهره بوده است و در ضمن ارمغان‌هایی که بدان معبد تقدیم می‌کرده‌اند، روغن زیتون هم به عنوان هدیه به آن جایگاه می‌برده‌اند و آن‌ها را بر روی صخره‌ای که در آن جایگاه بوده می‌ریخته‌اند.

... پس از آنکه بنی اسرائیل آن ناحیه را تصرف کردند، صخره‌ی مزبور را قبله‌ی نماز قرار دادند.» (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۶۹۸)

اما نظامی که با اندیشه‌ی صابئه در تضاد است. جهت رد باورهای آن‌ها و هم، در پی اثبات خرافه‌ی ای بودن این گونه کنش‌ها، شیده، شخصیت فرعی داستان را وادار کرده است، بر اساس اصول اعتقادی صابئه، برای بهرام گور، هفت گنبد، به نماد هفت ستاره بنا نهاد، تاستارگان مطابق مقاصد بهرام، حرکت کنند و در نتیجه، به جاودانگی برسند، نظامی با هنرنمایی، در طرحی که در پایان داستان برای سرنوشت بهرام ریخته، مترصد آن بوده است که غیرعلمی و خرافه بودن نظرات آن‌ها را به اثبات برساند.

تجلی ستارگان مورد پرستش صابئه در هفت پیکر

ستارگان مورد پرستش صابئه، که هفت گنبد با نام آن‌ها ساخته شده به ترتیب: عطارد (تیر)، زهره (ناهید)، قمر (ماه)، مریخ (بهرام)، مشتری (اورمزد، برجیس)، زحل (کیوان)، شمس (خورشید) است و، ترتیب افلاک، به اتفاق منجمان کهن چنین آمده:

- | | | |
|--------------|--------------|----------------|
| ۱- فلک قمر | ۲- فلک عطارد | ۳- فلک زهره |
| ۴- فلک آفتاب | ۵- فلک مریخ | ۶- فلک مشتری |
| ۷- فلک زحل | ۸- فلک ثوابت | ۹- فلک الافلاک |

ارتباط روزها و ایام هفته با ستارگان از دید اهل احکام

به گفته‌ی اهل احکام، هر روز از ایام هفته رب یا صاحبی، دارد، که به فارسی به آن خداوند ساعت گفته‌اند، به این ترتیب:

- رب یا خداوند روز شنبه و صاحب آن زحل است - هنوز این ارتباط در نام انگلیسی «Saturday» شنبه (روز ساتورن یعنی زحل) برقرار است. - زحل، در فلک هفتم است و منسوب به اقلیم اول، از میان فصول زمستان را به زحل (کیوان) منسوب کرده‌اند.

- رب یا خداوند روز یکشنبه و صاحب آن خورشید است - هنوز این تناسب در

نام Sunday انگلیسی محفوظ مانده است - خورشید در فلک چهارم قرار دارد و منسوب به اقلیم دوم از فصول، تابستان را به خورشید منسوب کرده‌اند.

- رب یا خداوند روز دوشنبه و صاحب آن، ماه است در فلک اول قرار دارد و به اقلیم هفتم منسوب است و هنوز هم ارتباط این روز با ماه در زبان‌های اروپایی بر جای مانده Monday (روز ماه دوشنبه)

- رب یا خداوند روز سه‌شنبه و صاحب آن، مریخ است، در فلک پنجم قرار دارد و به اقلیم سوم منسوب است، بهار را نیز به مریخ منسوب کرده‌اند. ارتباط روز سه‌شنبه با مریخ، در نام فرانسوی این روز Mardi یعنی روز مارس (مریخ) باقی مانده است.

- رب یا خداوند روز چهارشنبه و صاحب آن عطارد است، از فصول پاییزه عطارد منسوب است در فلک دوم قرار دارد و به اقلیم ششم منسوب. ارتباط چهارشنبه با عطارد هنوز در نام فرانسوی آن برقرار است.

- رب یا خداوند روز پنج‌شنبه و صاحب آن مشتری است، در فلک ششم قرار دارد و به اقلیم چهارم منسوب.

- رب یا خداوند روز جمعه و صاحب آن زهره است، در فلک سوم قرار دارد و به اقلیم پنجم، منسوب؛ خواجه نصیر در نسبت روزهای هفته به سیارات چنین گفته:

«چون به یک شنبه است نسبت خور	دان که دوشنبه است روز قمر
روز سه شنبه مرد را کام است	زان که مریخ را در آن نام است
چهارشنبه گرفت کوکب تیر	سعد ^۱ را پنج شنبه آمد تیر
زهره را داد، جمعه به زحل	داد شنبه خدا عزوجل»

(به نقل از مصفی، ۱۳۶۶، زیر ارباب ایام)

به نظر می‌رسد که میان این نسبت‌های احکامی و عقاید صابئین رابطه‌ای هست... صابئین عقیده داشتند که هر پیامبری یکی از کواکب را می‌پرستد، چنانکه موسی زحل را، بدین جهت شنبه نزد یهودیان گرامی است و عیسی آفتاب را و به همین جهت

^۱ - سعد در اینجا کوکب مشتری است.

یک‌شنبه نزد نصارا گرامی است و محمد زهره رامی پرستد، لاجرم جمعه روز گرامی مسلمانان است. نظامی در نسبت روزهای هفته به ستارگان چنین گفته:

هفته را بی صداع گفت و شنید روزهای ستاره هست پدید
(نظامی، ۱۳۷۹، ۱۴۲)

رنگ ستارگان از دیدگاه نظامی

رنگ ستارگان از نظر نظامی در هفت پیکر، این‌گونه بیان شده است

الف: رنگ زحل (کیوان)، سیاه است و منسوب به روز شنبه و در فلک هفتم جای دارد، پیر فلک است و نحس اکبر
گنبدی کو ز قسم کیوان بود در سیاهی چو مشک پنهان بود
(همان، ۱۴۵)

ب: رنگ (خورشید) زرد است و منسوب به روز یکشنبه و در فلک چهارم جای دارد. و آنکه از آفتاب داشت خبر
زردبود از چه؟ از حمایل زر
(همان، ۱۳۵)

ج: رنگ ماه (قمر) سبز است و منسوب به روز دوشنبه، ماه در فلک اول قرار دارد. چون که روز دوشنبه آمدشاه
چتر سرسبز برکشیده بر ماه
(همان، ۱۹۷)
و آنکه مه‌کرده‌سوی برجیس راه
داشت سرسبزی ز ظلمت شاه
(همان، ۱۴۵)

د: رنگ بهرام (مریخ) سرخ است و منسوب به سه‌شنبه مریخ در فلک پنجم قرار دارد. روز بیستم هر ماه نیز بهرام نام دارد که روز فرشته پیروزی است
و آن که مریخ است پرگارش
گوهر سرخ بود در کارش
(همان، ۱۴۵)

ه: رنگ تیر (عطارد)، پیروزه‌گون است، ماه، به چهارشنبه منسوب است و در فلک

و آن که بود از عطاردش روزی
بود پیروزگون ز پیروزی
(همان، ۱۴۵)

و: رنگ برجیس (مشتري) صندلی است و به پنج شنبه منسوب است، مشتري در
فلک ششم قرار دارد او را سعد اکبر نوشته‌اند و قاضی و خواجه فلک، نام فارسی‌اش
نیز زواش است.

روز پنج‌شنبه است روزی خوب
وز سعادت به مشتري منسوب
(همان، ۲۶۷)

بر نمود از خاک صندل فام
صندلی کرد شاه جامه و جام
(همان، ۲۶۸)

ز: ر نگ ناهید (زهره) سپید است و منسوب به روز جمعه در فلک سوم جای دارد.
آنکه از زیب زهره یافت امید
بود رویش چو روی زهره سپید
(همان، ۱۴۵)

اقلیم‌های هفتگانه

مصفی برای تعریف واژه‌ی اقلیم در زیر این واژه چنین می نگارد:

«اقلیم +Clima (فر) به معنی ناحیه، کشور، تقسیم زمین، آن قسمت مسکون (ربع
سکون) که بیشتر روی و نزدیک خط استوا یا خط اعتدال قرار داشته، به نام اقلیم یا
هفت اقلیم، با این که اصل کلمه اقلیم کلمه‌ای یونانی است با نام هفت کشور یا هفت
بوم به ایرانیان نسبت داده‌اند. و هر قسمت، یا هر اقلیم را به یکی از سیارات هفتگانه
منسوب داشته‌اند به این ترتیب:

۱- اقلیم اول را «کشور ارزهی» آن را به کیوان که بلندترین و دورترین سیارات
است نسبت داده‌اند.

۲- اقلیم دوم - کشور «سوهی» منسوب به «مشتري» (هورمزد)

۳- اقلیم سوم - کشور «فردذشو» منسوب است به «مریخ» (بهرام)

۴- اقلیم چهارم - کشور «ویددقشوو» منسوب است به خورشید

۵- اقلیم پنجم - کشور «اروجرشتی» منسوب است به زهره (اناهیتا)

۶- اقلیم ششم - کشور «اروجرشتی» منسوب است به عطارد (تیر)

۷- اقلیم هفتم - کشور جمین بامنیه منسوب است به قمر (ماه)، (مصفی، ۱۳۶۶)

مسعودی در مروج الذهب در خصوص واژه‌ی اقلیم و تقسیم کره‌ی زمین می‌نویسد:

«اقلیم اول سرزمین بابل است و خراسان و فارس و اهواز و موصل و سرزمین جبال

و برج آن حمل و قوس و ستاره‌ی آن مشتری

اقلیم دوم هند است و سند و سودان و برج آن جدی و ستاره آن زحل

اقلیم سوم - مکه است و مدینه و یمن و طایف و حجاز و مناطق مابین آن، برج آن

عقرب و ستاره آن زهره است که سعدفلک است.

اقلیم چهارم مصر است و افریقا و بربر و آندلس و مناطق مابین آن و برج آن جوزا،

ستاره آن عطارد.

اقلیم پنجم شام است و روم و جریره و برج آن دلو و ستاره آن قمر است.

اقلیم ششم ترک است و خزر و دیلم و قلمرو سقلاییان و برج آن سرطان و ستاره

آن مریخ.

اقلیم هفتم - چین است برج آن میزان و ستاره آن خورشید، (مسعودی، ۱۳۷۰، ۸۴)

در التفهیم ابوریحان بیرونی و بعضی از کتب دیگر طرز قرار گرفتن هفت کشور

بدین شکل تصویر شده است.



ایران در وسط و به منزله ی قلب جهان است و کشورهای دیگر به منزله تن هستند. پنجمین کشور صقلاب و روم است.

همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل
(نظامی، ۱۳۷۶، ۳۵۶)

اطلاعات مختصری راجع به ستارگان

بخش عظیمی از هفت پیکر به انعکاس دانش‌های کهن، به ویژه دانش نجوم، که در شمار قدیمی‌ترین علوم است اختصاص دارد، به نحوی که درک و فهم بخش‌هایی از این مثنوی بدون آشنایی قبلی با اصطلاحات نجوم، به خصوص نجوم احکامی دشوار به نظر می‌رسد.

در هفت پیکر بر مبنای باورهای احکامی و اسطوره‌ای کهن نسبت به ستارگان و صفاتی که بدان‌ها منسوب بوده است، کارکردهای متفاوتی به این ستارگان داده شده و چنین به نظر می‌رسد که نظامی اساس داستان‌های هفتگانه را بر هدف براندازی این باورها که رنگ مذهبی به خود گرفته، بودند نهاده است. و این مهم را در پایان داستان با ناپدید شدن بهرام به عینه می‌نمایاند.

بنابراین لازم است اطلاعات مختصری در خصوص ستارگانی که در هفت پیکر کارکرد بسیار مهمی دارند ذکر شود:

۱- «ماه: ماه نزدیک ترین و مانوس‌ترین سیاره به زمین و ساکنان آن است و پس از آفتاب، بیش از همه‌ی اجرام سماوی در تفکر و زندگی بشر، تأثیر گذاشته است. به این جهت ساکنان زمین، ماه را دوست خود نامیده‌اند ماه نیز مانند خورشید، نزد اقوام کهن مورد پرستش واقع شده است. در نجوم یونان قدیم، جهان به دو قسمت تقسیم می‌شده جهان تحت فلک ماه، جهان فوق فلک ماه.

در اسطوره‌ها ماه هم چون مرد تصور می‌شده، در این اسطوره‌ها، ماه، خدای محبوب زنان است و فرو ریزنده ی باران و برف به زمین.

صفت ماه، جوانمردی است و این صفت، اشاره به مدلولات ماه و آثار آن در زمین دارد، به خورشید نیز صفت جوانمردی داده شده است.

گرم شو از مهر و زکین سرد باش
چون مه و خورشید جوانمرد باش
(نظامی، ۱۳۷۴، ۸۲)

در باورهای عامیانه آمده است، ماه به هنگام خسوف به کام ازدهای موهوم فلکی تنین می‌رود. به همین علت هنگام ماه گرفتگی بر بام خانه‌ها تشت می‌زده‌اند تا سبب رهایشش از کام ازدها شوند.

گفت مه را به ازدها دادم
کشتم از رشک خون‌بها دادم
(نظامی، ۱۳۷۶، ۱۱۲)

دید دودی چو ازدهای سیاه
سر برآورده در گرفتن ماه
(همان، ۳۲۵)

مه به آواز طشت رسته ز میغ
نه به طشت تهی به طشت و به تیغ
(همان، ۹۷)

«نسبت ماه به روز دوشنبه است، که در فلک اول جای دارد و منسوب به اقلیم هفتم. پیشینیان، ماه را جسمی خاموش و بی‌فروغ می‌دانستند و نور آن را منبسط از نور خورشید، این باور را از گرفتگی ماه (خسوف) و از حالات ظاهری ماه از قبیل اهلهی آن به دست آورده بودند»، (مصفی، ۱۳۶۶)، بنا به گفته دمشقی «صابئین معابد متعددی برای سیارات مورد پرستش خود ساخته بودند، هر یک از آنها شکل هندسی، رنگ جانوران و روز هفته‌ی ویژه‌ی خود داشت و به صورتی خاص تکریم و تقدیس می‌شدند، بت‌هایی، دارای صفات و خصوصیات معین، نماینده‌ی آن سیارات بودند، معبد ماه شکل پنج ضلعی داشت، آن را با کتیبه‌هایی از سیم و زر آراسته بودند، تختی سه پله داشت و بتی که از سیم ناب ساخته شده بود». (آرام، ۱۳۶۹، ۹۳)

۲- عطارد: سیاره منظومه شمسی، نزدیک‌ترین سیارات به خورشید و کوچک‌ترین آنهاست. نام یونانی عطارد، هرمس و نام رومی آن «مرکور» و فارسی آن «تیر» در اساطیر یونان و روم عطارد، فرزند زئوس است. پیک خدایان بوده و فرامین ایشان را

حمل می‌کرده است، خدای فصاحت و دبیری و تجارت و یار مسافران است و در دوزخ، ارواح مردگان را هدایت می‌کند.

«صابئین معبد عطارد را به شکل شش ضلعی محاط شده در یک مربع ساخته بودند؛ بر روی دیوارهای آن صورتهای پسران بسیار زیبا را نقاشی کرده بودند که در دستهای خود شاخه‌های سبز و ورقه‌هایی داشتند که بر روی آن‌ها سرودهایی در ستایش عطارد ثبت شده بود. تخت، چهار پله داشت صابئین برای عطارد پسر جوانی به رنگ گندم‌گون قربانی می‌کردند. بت از مواد گوناگونی ساخته شده بود که میان خالی بود درون آن را سیمان می‌ریختند». (همان، ۹۳)

در منسوبات کواکب «سیماب و جیوه به عطارد نسبت دارد، نام یونانی عطارد مرکور Mercur به معنی جیوه است.

عطارد، به چهارشنبه منسوب است و در فلک دوم قرار دارد و به اقلیم ششم منسوب است

وان که بود از عطاردش روزی بود پیروزه گون ز پیروزی (نظامی، ۱۴۵، ۱۳۷۶)

عطارد کوکب حکما، طیبیان، منجمان، شعرا، اذکیا، دیوانیان و کاتبان است.

۳- زهره (ناهید) Venus (فر) از سیاره‌های منظومه‌ی شمسی است. از این اختر در زبان فارسی، با نام‌های بیدخت یاد شده است، زهره در اساطیر یونان افرودیت و نزد رومیان ونوس، الهه عشق بوده.

«زهره، مانند دیگر سیارات و حتی برخی از ثوابت مورد پرستش صابئین بوده است، به هر حال با توجه به تمام باورهای کهن، در خصوص زهره یا ناهید، منجمان احکامی، این ستاره را کوکب زنان، امردان، مختان و اهل زینت و تجمل و عشق و طرب نام داده‌اند، از بروج، ثور و میزان و از اقلیم‌ها، اقلیم پنجم و از روزهای هفته، جمعه را متعلق به زهره می‌دانند. رنگ منسوب به زهره سپید است. از میان فلزات مس (نحاس) به زهره منسوب است». (مصفی، ۱۳۶۶)

وان که از زیب زهره یافت امید بود رویش چو روی زهره سپید
(همان، ۱۴۵)

در کتاب متفکران اسلام مندرج شده: معبد زهره، مثلثی شکل بودورنگش آبی لاجوردی، صابئین زن سالخورده‌ای را هنگام طواف گرد بت زهره در میان آتش می‌سوزانیدند و خاکسترش را بر روی بت می‌افشانیدند.

«صابئین معبد زهره را به شکل مثلث دراز ساخته بودند رنگ این معبد آبی لاجوردی بود. دختران زیبایی در این معبد به خدمت مشغول بودند و پیوسته به خواندن سرودها و نواختن آلات موسیقی گوناگونی اشتغال داشتند.

تخت پنج پله داشت، بت معبد از جنس مس ساخته شده بود نزدیک‌ترین جمعه به زمانی که سیاره در اوج خود قرار داشت، صابئین لباس‌های سفید بر تن می‌کردند و با شاخه‌های درخت و آلات موسیقی در دست، به معبد زهره می‌آمدند و بر گرد بت زهره طواف می‌کردند. پس آتشی می‌افروختند وزن سالخورده‌ای را که با خود آورده بودند، در آتش می‌سوزانیدند و خاکسترهای آن را بر روی بت می‌افشانیدند.» (آرام، ۹۳، ۱۳۶۳)

۴- خورشید: (خور، هور، شید، آفتاب، مهر، شمس) در هیأت قدیم، خورشید سیاره‌ای است که به گرد مرکز عالم و زمین می‌گردد. خورشید نخستین کره آسمانی است که در ابتدای طلوع تمدن، توجه ساکنان زمین را به خود جلب کرده است. این توجه، منجر به پرستش خورشید شده، در شعر فارسی، خورشید مظهر قدرت و عظمت و زیبایی و درخشندگی و بلندی و سودبخشی و سرعت است.

در نجوم احکامی، از میان فلزات گران‌بهارترین آن‌ها، یعنی زر به خورشید منسوب است، از روزهای هفته یک‌شنبه و از اقالیم، اقلیم دوم و از رنگ‌ها رنگ زرد به خورشید منسوب است، خورشید در فلک چهارم قرار دارد از فصول تابستان را به خورشید منسوب کرده‌اند.

وان که از افتاب داشت خبر زردبود، از چه؟ از حمایل زر

(نظامی، ۱۴۵، ۱۳۷۶)

«صابئین، معبد خورشید را چهارگوش و به رنگ طلایی ساخته بودند، دیوارپوش‌های آن زرد رنگ یا ساخته شده از پارچه زربفت بود، مجسمه‌ی آن زرین بود و تاج شاهی بر سر داشت. نزدیک‌ترین روز یکشنبه به انقلاب صیفی. صابئین، ملبس به لباس سفید و تاج بر سر نهاده به این معبد می‌آمدند و زن جوانی را به خورشید تقدیم می‌کردند». (آرام، ۱۳۶۳، ۹۲)

۵- مریخ: Mars, Ars یا بهرام، وره‌رام و هرام فارسی و یکی از ستاره‌های منظومه‌ی شمسی است مریخ از معروف‌ترین ستارگان است. و بدون شک از نخستین سیاراتی است که بشر نخستین آن را کشف کرده. رنگ سرخ و ویژه‌ی آن و درخشش فصولی آن، مریخ را ستاره‌ای متمایز و مشخص ساخته است.

بهرام، وهران و ورهران، از اصل ورثوغن، به معنی فاتح، شکننده و جنگجوست. این ستاره، در تصورات ایرانی و یونانی و روم، ایزد، یا خدای جنگ بوده و با نام «مارس» و «آرس» فرزند «ساتورن» (زحل) و برادر «ژوپیتر» یا ژئوس (زاوش) یا مشتری است. منجمین احکامی، به همین علت، مریخ را کوکب لشکریان، امراء ظالم، اتراک، دزدان و مفسدان شمرده، صفات قهر، شجاعت، جسارت، سفاهت، دروغ و تهمت را به او نسبت داده‌اند.

از بروج «عقرب» و «حمل» خانه مریخ است به این جهت به کنایه او را والی عقرب و نحس عقرب و خار عقرب لقب داده‌اند.

از اقلیم‌ها اقلیم‌دهم از روزها روزسه‌شنبه و از فلزات آهن به مریخ منسوب است. (مصفی، ۱۳۶۶)

نظامی رنگ این سیاره را سرخ نگاشته است

وانکه مریخ بست پرگارش گوهر سرخ بود در کارش

(نظامی، ۱۴۵، ۱۳۷۶)

از فصول، فصل بهار را به مریخ منسوب می‌کردند.

بارون کارادو می نویسد صابئین براساس فرهنگ خودمعبدی مخصوص مریخ

ساخته بودند که چهارگوشه بود و به رنگ سرخ، در جشن مریخ، صابین مردسرخ چهره‌ای را برای این سیاره قربانی می کردند.

«صابین، معبد مخصوص مریخ را چهارگوشه و به رنگ سرخ ساخته بودند. بر دیوارهای آن گونه‌های مختلف سلاح آویخته بودند. بت نماینده این سیاره که از آهن یعنی فلز مخصوص مریخ ساخته شده بود بر تختی افراشته در وسط معبد جای داشت. این بت خنجری به یک دست گرفته بود و در دست دیگرش سر بریده‌ای را به وسیله موهای آن نگاه می‌داشت در جشن مریخ، صابین لباس و تزئینات سرخ آلوده به خون بر تن می‌کردند و شمشیر و خنجر برهنه به دست می‌گرفتند. به گفته اعراب صابین برای این سیاره مرد سرخ چهره‌ای را قربانی می‌کردند. و جسدش را مدت یک‌سال در خمره‌ای می‌خیساندند.» (ارام، ۱۳۶۹، ۹۲)

۶- مشتری Jupiter (فر) زاوش و هرمزد و اورمزد و رامش، نام‌های فارسی آن است و نام دیگر آن برجیس است.

آریاها قبل از مهاجرت به سرزمین کنونی خود ایران «مشتری را به عنوان رب‌النوع درخشان آسمان (به نام هورمزد) می‌پرستیدند (راهنمای سانسکریت / ۱۰) و این پرستش احتمالاً قبل از مذهب میتراپی و در امتداد آن وجود داشته در نجوم احکامی، مشتری کوکب قضات، علماء و اشراف و بت»، (شرح بیست باب منسوبات کواکب، به نقل از مصفی، ۱۳۶۶)

از اقلیم ها، اقلیم چهارم به مشتری منسوب است و از روزها، پنج‌شنبه، رنگش صندل فام است و در فلک ششم قرار دارد.

وان که بودش ز مشتری مایه صندلی داشت رنگ و پیرایه (نظامی، ۱۳۷۶، ۱۴۵)

مشتری، سعداکبر است با زهره (ناهید) که سعد اصغر است و در شعر فارسی به رعایت تناسب همراهی بسیار دارند.

معماری معبد مشتری سه گوشه، با سقفی هرمی بوده است، صابین، برای بت

نماینده‌ی این سیاره کودکی را قربانی می نمودند

«صابئین معبد مختص به مشتری را سه گوشه با سقف هرمی ساخته بودند و آن را با سنگ‌های سبز یا رنگ شده به رنگ سبز بنا می کردند و دیوارهای آن را با پارچه‌ی ابریشمین سبزرنگ می پوشانیدند. بت نماینده این سیاره کاهنانی مخصوص به خود داشت. برای مشتری، کودکی را قربانی می کردند و نیز مسجد اموی دمشق در قدیم معبدی مخصوص مشتری بوده» (آرام، ۱۳۶۹، ۹۱)

۷- زحل یا کیوان از سیاره‌های منظومه‌ی شمسی است، در اساطیر یونان، زحل به نام کورنوس، فرزند زمین و آسمان و پدر مشتری، مریخ، نپتون و افروdit است. باتوجه به سابقه اساطیری، منجمان احکامی، زحل را کوکب پیران، دهقانان، ارباب قلاع و خاندان‌های قدیم می دانند و صفات مکر، کینه، جهل و بخل را به او منسوب می کردند.

زحل، نحس بزرگ است و از روزهای هفته، شنبه و از بروج، جدی و دلو و از اقالیم، نخستین اقلیم از آن اوست.

گنبدی کو ز قسم کیوان بود در سیاهی چو مشک پنهان بود (نظامی، ۱۴۵، ۱۳۷۶)

بر اساس نوشته‌ی بارون کارادو، «صابئین معبد سیاره زحل را، که از همه دورتر بود، به شکل شش ضلعی و با سنگ‌های سیاه ساخته بودند و پرده‌های سیاه بر آن آویخته بودند. این سیاره را در آن به صورت پیرمردی هندی، سیه چرده نمایش داده بودند که تبرزینی در دست داشت، در وسط معبد، تختی افراشته بر روی ۹ پله مدور، قرار داشت بر روی تخت بتی ساخته شده از سرب یا از سنگ سیاه گذاشته بودند که این هر دو کانی، وابسته به زحل بود. به گفته مسعودی، صابئین مدعی بودند که خانه کعبه در اصل معبدی مختص به زحل بوده است. برای تقدیس زحل جامه سیاه می پوشیدند.» (آرام، ۱۳۶۹، ۹۱)

داستان‌های هفتگانه

پس از ازدواج بهرام، با هفت زیباروی هفت اقلیم، شیده، هفت گنبد، به نماد هفت ستاره برای شاه ساخت و هدفش از ساختن این بناها، دفع چشم زخم، از جان شاه و همراه ساختن ستارگان با سرنوشت وی و جستن عمر جاوید، برای وی بود.

بنابراین، بهرام طبق ضوابط ستاره‌شناسی آن روزگار، هر روز هفته را، در یکی از گنبدها نزد بانوی آن گنبد سپری می‌کرد و در حالی که لباس هم رنگ همان گنبد را به تن داشت از زبان دختران افسانه‌های حکمت‌آمیز می‌شنید.

«هفت قصه‌ی شگفت‌انگیز و نفس‌گیر و پرماجرا که لعبتان هفت گنبد برای شاه نقل می‌کنند خیال‌انگیزترین و پررنگ‌ترین منظومه از پنج‌گنج وی به شمار می‌آید، قدرت شاعری و اوج قصه‌پردازی نظامی هیچ جا به اندازه‌ی هفت پیکر به اوج تعالی نمی‌رسد.» (زرین کوب، ۱۳۷۲، ۲۸)

نظامی افسانه‌های هفت پیکر را گنج خانه یا گنج خانه راز می‌شمارد.

هر یک افسانه‌ای جداگانه خانه‌ی گنج شد نه افسانه

(هفت پیکر، ۱۳۷۶، ۳۶۳)

و اشاره می‌کند ظاهر داستان‌ها برای اهل صورت دل‌چسب و باطنش برای اهل باطن پرمغز و معنی است.

میوه‌ای دادمت ز باغ ضمیر چرب و شیرین چو انگبین در شیر

(نظامی، ۱۳۷۶، ۳۶۳)

افسانه‌ی روز شنبه در گنبد سیاه

روز شنبه زدیبر شماسی خیمه زد در سواد عباسی

سوی گنبد سرای غالیه فام پیش بانوی هند شد به سلام

(نظامی، ۱۳۷۶، ۱۴۶)

در نخستین افسانه، بهرام روز شنبه را که مرتبط با ستاره کیوان (زحل) است، جامه سیاه پوشیده، در گنبد سیاه نزد فورک دختر پادشاه هند می‌رود، بانوی هند، افسانه‌ی

سیاه‌پوشان و شهر مدهوشان را، برای شاه تعریف می‌کند. این افسانه حکایت پادشاه عادل و مهمان‌نوازی است که برای درک حقیقت حال درویشی سیاه‌پوش و پاسخ به انگیزه‌های درونی خود، راهی شهر مدهوشان می‌شود و آزاده مردی قصاب، پادشاه را در سبدي گذاشته و با کمک طلسم و جادو به آسمان فرستاده، سپس، به یاری مرغی که از خارش بال‌های صدفی پر از مروارید بر زمین می‌ریزد و از گرد انگیزی، پرهایش نافه‌های مشک پراکنده می‌گردد. قهرمان داستان رابه بوستانی، بهشت گونه، که غبارآدمی به آن نرسیده بود، می‌برد. ملکه‌ی حوریان ساکن آن بوستان متوجه حضور موجودی خاکی می‌شود به فرمان ملکه، پری خاص، او را دستگیر نموده به حضور بانوی زیبا روی خود می‌برد؛ قهرمان داستان که دل باختی بانوی زیبا روی می‌شود، هر چند آن عروس بهشتی او را به خویشتن داری دعوت می‌کند، اما در شتاب برای رسیدن به اوج وصال، از بوستان رانده می‌شود، با احساس شکست، خود نیز سیاه پوش می‌گردد. این قصه، مبین ماجراجویی انسان سرگشته‌ای است که در پی افزون‌طلبی و لذت‌جویی چشم به افق‌های جدیدی گشوده، دچار یاس و ناامیدی می‌گردد، پس به صبر و خموشی و اندوه پناه می‌برد، صحنه‌ی داستان با افسانه‌های آفرینش در پیوند است. و بهشت موعود را به خاطر می‌آورد.

افسانه‌ی روز یکشنبه در گنبد زرد

روز یکشنبه آن چراغ جهان
جام زر بر گرفت چون جمشید

زیر زر شد چو آفتاب نهان
تاج زر بر نهاد چو خورشید

(همان، ۱۸۲)

روز یکشنبه باخورشید مناسبت دارد و بهرام با لباس زرد، در گنبد زرد، که نماد خورشید است، مهمان همای، شاهزاده خانم روم می‌شود. و شاهزاده خانم زرد پوش روم در افسانه‌ای که می‌گوید روان انسان به ویژه روان زنان تحلیل می‌شود.

داستان کنیزی را طرح می‌کند که تن به مواصلت نداده، طالبان وصل خویش را

ناخوش می‌دارد. او حکایت می‌کند: پادشاه یکی از شهرهای عراق برای این‌که از زنان رنج و بلا نبیند، حاضر به ازدواج نبوده، و در تنهایی به سر می‌برد و هرگاه با کنیزی موصلت می‌کرد به تحریک پیر زنی که در خانه داشت پا از حد خود فراتر می‌گذاشتند، تا این‌که، روزی به سمع پادشاه رسانیدند کنیز فروش چینی، زیبا رویان فراوانی از چین آورده است، شاه برای خرید کنیز نزد خواجه‌ی چینی می‌رود شاه دل در گرو کنیز می‌بندد که تن به موصلت نمی‌داد، خواجه‌ی کنیز فروش از شاه درخواست می‌کند که از خرید آن کنیز صرف‌نظر کند، اما شاه این عیب او را نادیده گرفته، کنیز را، می‌خرد، پیر زن و سوسه‌گر، شاه را وادار می‌کند که حسادت کنیز را، تحریک کند، اما کنیز، از ماجرا آگاه می‌شود و بر خلاف دسیسه‌های پیر زن با شاه همدل می‌گردد. شاه نیز پیر زن را اخراج کرده، با نوکنیز ازدواج می‌کند، دراثنا‌ی حکایت فرعی سلیمان و بلقیس، از برتری راست‌گویی و راست‌کاری سخن گفته می‌شود.

افسانه‌ی روز دوشنبه در گنبد سبز

چون که روز دو شنبه آمد، شاه
چتر سر سبز برکشیده ماه
شد بر افروخته چو سبز چراغ
سبز در سبز چون فرشته‌ی باغ
(همان، ۱۹۷)

بهرام روز دوشنبه، در گنبد سبز که نماد و سمبل ماه است، مهمان نازپری دختر شاه خوارزم، پادشاه اقلیم سوم می‌شود و افسانه‌ی بشر و ملیخا را، از وی می‌شنود، نازپری نقل می‌کند: روزی باد، در رهگذری برقع ماه سیمایی را می‌رباید ناگهان بشر پرهیزکار چهره‌ی زن را می‌بیند، قلبش پر از عشق و هیجان می‌گردد، بیم آن می‌رفت که این عشق، سابقه‌ی پرهیز بشر را به خطر افکند، بنا براین، برای گریز از آلوده دامن‌ی و تحمل این عشق سوزان، راهی بیت المقدس می‌گردد، در طول سفر با ملیخا، که جهودی فلسفه‌گرا است همراه می‌شود، در راه میان ملیخا که برای هر چیزی توجیهی علمی می‌جوید و بشر که خدا را مسبب الاسباب همه چیز می‌داند، پرسش و پاسخی در می‌گیرد، ملیخا

بدون توجه به نظرات بشر، برای شستشو وارد چاه آبی می شود، که گمان می‌برد خم بود و در چاه غرق می شود، بشرجامه و طلاهای او رابه خانه‌ی ملیخا می‌برد. همسر ملیخاکه مجذوب درستکاری بشر شده، به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد و برقع از روی می‌گشاید بشر متوجه می‌شود این، همان زنی است که پیش از سفر دل در گروش نهاده است. در نهایت داستان به سعادت بشر، که صاحب معنویات والا است ختم می شود، در پایان، نظامی موضوع تردید علمی و لزوم تحقیق در هربابی را پیش می‌کشد:

بی غلط راندن اجتهادی نیست بر غلط خواندن اعتمادی نیست

(همان، ۲۰۳)

افسانه‌ی روز سه‌شنبه در گنبد سرخ

روزی از روزهای دی ماهی
از دگر روز هفته آن به بود
روز بهرام ورننگ بهرامی
چون شب تیرمه به کوتاهی
ناف هفته مگر سه شنبه بود
شاه باهر دو کرده هم نامی

(همان، ۲۱۵)

بهرام، با لباسی سرخ به مهمانی شاهزاده خانم سرخ‌پوش صقلاب نسرین‌نوش می‌رود این داستان، یاد آورملک اردشیر و دانای مهران به، در باب سوم مرزبان نامه است.

در افسانه شاهزاده سرخ‌پوش، دختران و پسران جوان با دانش و با آموزش و طرح معماهایی که انسان را به شگفتی وا می‌دارد به خوش‌بختی می‌رسند.

حکایت از نقش دانش و فن و خردمندی در حیات بشر بحث می‌شود. نظامی در این داستان به ارایه نظریه‌های علمی می‌پردازد.

افسانه روز چهارشنبه در گنبد پیروزه

چارشنبه که از شکوفه‌ی مهر
شاه را شد ز عالم افروزی
شد به پیروزه گنبد از سر ناز
گشت پیروزه گون سواد سپهر
جامه پیروزه گون ز پیروزی
روز کوتاه بود وقصه دراز

(همان، ۲۳۵)

بهرام، روز چهارشنبه را در گنبد پیروزه رنگ در کنار شاهزاده خانم فیروزه‌پوش آذریون، دختر پادشاه اقلیم پنجم می‌گذراند و از او افسانه‌ای می‌شنود. شاهزاده فیروزه‌پوش مغرب ماجرای ماهان را در وادی غولان و پریان و جادوان نقل می‌کند که تخیلی و از گونه‌ی افسانه پریان است، در این افسانه، قهرمان داستان به سر زمین غولان و پریان و جادوان می‌رود و بدون توکل به خدا با هیلا و غیلا همراه می‌شود. زود باوری، حرص و طمع‌کاری، او را با ماجراهای هول‌انگیزی روبرو می‌کند.

افسانه‌ی روز پنج‌شنبه در گنبد صندل‌فام

روز پنج‌شنبه هست روزی خوب
وز سعادت به مشتری منسوب
چون دم‌صبح گشت نافه‌گشای
عود را سوخت خاک‌صندل‌سای
(همان، ۲۶۸)

بهرام در گنبد صندل‌فام که منتسب به مشتری است در کنار یغماناز دختر پادشاه چین به سر می‌برد. یغماناز داستان دو جوان به نام خیر و شر را باز می‌گوید. در این افسانه شر چشمان خیر را در مقابل جرعه‌ای آب می‌گیرد، دختری کرد او را می‌یابد به منزل برده، مداوا می‌کند. این افسانه منجر به پیروزی قطعی خیر، بر شر می‌گردد، که اعتقاد نظامی را به اصالت خیر می‌رساند، در این داستان، ساده‌دلی و صفای کردان که نژاد مادری نظامی است انعکاس یافته.

افسانه‌ی روز آدینه در گنبد سپید

روز آدینه که این مقرنس بید
شاه با زیور سپید به ناز
زهره بر برج پنجم اقلیمش
خانه را کرد از آفتاب سپید
شد سوی گنبد سپید فراز
پنج نوبت زن ان به تسلیمش
(همان، ۲۹۲)

بهرام در گنبد سپید گنبد، منسوب به ستاره‌ی زهره از شاهزاده خانم سپیدپوش ایران افسانه‌ای می‌شنود. در این داستان روان انسان‌های پارسا که غرایز شهوانی آن‌ها رابه ارتکاب گناه نزدیک می‌گرداند به تصویر کشیده می‌شوند جوانی پارسا باغسس ارم

گونه‌ای داشت روزی به باغ می‌رود در باغ را بسته می‌بیند، باغبان نیز از نوازش چنگ مطربان و پای‌کوبی کنیزان به خواب رفته بود، به درون باغ می‌رود، شهوت عنان اختیار از کف او می‌گیرد، خداوند بزرگ، سرشت پاک جوان و ترس از رسوا شدن، مانع از ارتکاب گناه او می‌گردد. در این داستان، پیروی از عقل و عفت بر هوس‌بازی و نفس‌پرستی برتری داده می‌شود و داستان با ستایش رنگ سفید که نماد پاکی و بی‌گناهی است پایان می‌گیرد.

پایان کار بهرام

بهرام، پس از فراغت از دختران هفت گنبد، یک روز در پاسخ به انگیزه‌های درونی خود، به صید گور می‌رود، در شکار گاه، گورزیبایی را تعقیب می‌کند، ناگهان گور، به درون چاهی می‌افتد، توسن شاه نیز در پی گور به درون چاه می‌رود و ناپدید می‌گردد.

نتیجه‌گیری:

بخش عظیمی از هفت پیکر به انعکاس دانش‌های کهن، به ویژه علم نجوم، که در شمار قدیمی‌ترین دانش‌ها است، اختصاص دارد، به نحوی که درک و فهم اجزای این منظومه بدون آشنایی قبلی، با اصطلاحات نجوم، به خصوص نجوم احکامی دشوار به نظر می‌رسد.

باورهای احکامی و اسطوره‌ای کهن، از ستارگان و صفاتی که بدان‌ها منسوب بوده است، در هفت پیکر کار برد فراوانی دارد.

نظامی، که با اندیشه‌ی صابئه، در تضاد است؛ در رد باورهای آن‌ها و هم‌چنین، در پی اثبات خرافه‌ای بودن این گونه، کنش‌ها، اساس، داستان‌های هفتگانه را، در هفت پیکر، بر هدف براندازی باورهای صابئین، گزارده است. و در طرحی که برای سرنوشت بهرام ریخته، مترصد آن بوده است که غیرعلمی و خرافه بودن نظرات صابئین را، به اثبات برساند. و این مهم را، در پایان داستان با ناپدید شدن بهرام به عینه می‌نماید.

کتاب نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- ۱- ابن خلدون، ۱۳۶۹، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بی‌نا، چ هفتم.
- ۲- بارون کارادو، ۱۳۶۹، متفکران اسلام، ترجمه‌ی احمد آرام، ج چهارم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- ۳- حمیدیان، سعید، ۱۳۷۳، آرمان‌شهر زیبایی، تهران، قطره، چ اول.
- ۴- دستگردی، وحید، ۱۳۸۰، گنجینه گنجوی، تهران، سخن
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۲، پیر گنج در جستجوی ناکجا آباد، تهران، سخن
- ۶- مبارز، ع، ۱۳۶۰، زندگی و اندیشه نظامی، مأخوذ از تاریخ ادبیات آذربایجان، چ باکو، ترجمه ح م - صدیق، تهران، طوس.
- ۷- مسعودی، علی بن الحسین، ۱۳۷۰ سال چهارم، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بی‌نا.
- ۸- مصفی، ابوالفضل، ۱۳۶۶، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران، دانشگاه تهران.
- ۹- معین، محمد، بی تا، تحلیل هفت پیکر، دانشگاه تهران.
- ۱۰- نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۷۴، مخزن الاسرار شرح برات زنجانی، دانشگاه تهران.
- ۱۱- نظامی گنجوی، الیاس، ۱۳۷۶، هفت پیکر، تصحیح وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، قطره.
- ۱۲- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، ۱۳۷۹، لیلی و مجنون، به تصحیح محمد شمس، تهران، معاصر.
- ۱۳- نظامی گنجوی، الیاس، ۱۳۸۸، شرف‌نامه، تصحیح، قادر فاضلی، تهران، بین المللی الهدی
- ۱۴- نیما یوشیج، ۱۳۵۱، حرف‌های همسایه، تهران، دنیا.